

اصول عمومی حقوق ملل و رابطه آن با حقوق داخلی^۱

در حالیکه حقوق ملل عصر جدید علی‌الاصول روابط بین دولت‌ها را تنظیم میکند و استثنائاً افراد را هم مورد توجه قرار میدهد (بخلاف حقوق ملل کلاسیک) حقوق داخلی یا ملی فقط برای افراد حق و تکلیف ایجاد مینماید. آنجا که حقوق ملل استثنائاً متوجه افراد میگردد با حقوق ملی مرز مشترک یافته بصورت واحدی جلوه گر میشوند.

در سایر موارد که ایندو رشته از علم حقوق موضوعات متمایز و مشخصی را در بر میگیرند (دولت‌ها و یا افراد) باعث اختلاف نظر بین علمای حقوق گردیده و سبب شده است که نسبت به دوگانگی یا وحدت ایندو رشته نظریاتی ابراز گردد.

نگارنده سعی خواهد کرد که با اشاره اجمالی باین تئوریه‌ها و با توجه با آخرین نظریات علمای علم حقوق موقعیت و ارتباط حقوق ملل را نسبت به حقوق داخلی بطور کلی روشن کرده و در خاتمه با کمک اصول و مقررات قانونی کشور خودمان بصورت مقایسه نکاتی را یادآور شود.

۱ - تا جنگ اول جهانی تئوری «Dualism» یا «دوگانگی» مقبولیت عامه داشت و علمای نامی چون Walz, Anzilotti, Oppenheim, Triepel, Von List بطرفداری از این نظریه رسالات متعددی انتشار دادند. ایندسته معتقدند که حقوق داخلی و حقوق ملل تشکیل دو واحد از یکدیگر مجزا و متفاوتی را میدهند که نه درمنبع و منشأ شریکند و نه موضوعات مشترکی را در برمیگیرند.

در حالیکه نوامیس و اصول حقوق ملل ناشی از رویه‌های بین‌المللی بوده و منحصرآ جوامع حاکمه را در نظر دارد باید ریشه‌های حقوقی داخلی را در حقوق اساسی هر ملتی جستجو کرد.

تنها این منبع است که میتواند برای افراد منشأ حق و تکلیف باشد. بخصوص دوگانگی و اختلاف ایندو نظم حقوقی آنجا بیشتر ظاهر میشود که مقررات حقوق داخلی حتی در صورتیکه خلاف اصول حقوق ملل هم که باشند دارای ارزش حقوقی اند.

۱ - اصول عمومی حقوق ملل که در قسمت سوم از ماده سی و هشتم اساسنامه محکمه‌دآوری بین‌المللی هم از آنها بعنوان یکی از منابع حقوق ملل یاد شده است عبارتند از اصولی که با انسانیت عدالت و وجدان منطبق بوده و دول متمدن آنها را برسمیت شناخته‌اند. این اصول که کم و بیش در اعتقادات حقوقی همه ملتها یافت میشوند عبارتند از علم جواز سوء استفاده از حق - منع اقدام علیه عادات حسنه ملل راقیه - رعایت اصول انسانیت و عدالت - اعطای کامل حق دفاع بمتهم - جریان کامل خسارت (خسارت واقعی و نفع فوت شده)

اصول عمومی حقوق ملل

در صورتیکه اگر ایندو یکی بودند و واحدی را تشکیل میدادند نمی‌بایستی چنین باشد.

ایندسته از دانشمندان علم حقوق چون معتقد بدوگانگی میباشند تنها آندسته از نوامیس و اصول حقوق ملل را قابل پیروی میدانند که بوسیله قانون مخصوصی منتقل بحقوق داخلی شده‌اند ولاغیر (اصل انتقال Transformation)

۲ - عده دیگری از علمای علم حقوق و بخصوص طرفدار مکتب وین Kelsen Duguit Scelle, (Verdross در مقابل دوالیسم فرضیه « Monism » یا « وحدت » را پیشنهاد مینمایند و برآنند که ایندو رشته از علم حقوق مظاهر مختلفی از یک واحد حقوقی میباشند که در منشا و اصل با یکدیگر مشترکند.

انسانها در همهجا اینجا باعتبار واحد و آنجا باعتبار جمع موضوع آن میباشند. اصل انتقال را بکناری میگذارند و معتقدند که تمام اصول و نوامیس عمومی حقوق ملل باید بدون احتیاج به انتقال و تغییر شکل ارزش داخلی داشته و برای اتباع کشورها هم لازم‌الاتباع باشند.

امروز دیگر نمیتوان مدعی بود که قراردادها فقط بین دولت‌ها معتبر بوده‌وتنها یکی از منابع حقوق ملل بشمار می‌روند و با افراد سروکاری ندارند.

آنها باین حقیقت معترفند که محاکم ملی مجبور با اجرای قوانین داخلی خود میباشند ولو اینکه با اصول عمومی حقوق ملل هم آهنگ هم نباشند ولی این واقعیت را ناشی از آن میدانند که محاکم سازمانهای یک نظم حقوقی بخصوصی میباشند که قاعدتاً موظف با اجرای مقرراتی هستند که قوانین داخلی برای آنها پیش‌بینی کرده است.

با توجه باینکه امروز در اثر توسعه و نفوذ روزافزون حقوق ملل دولت‌ها ناچارند با در نظر گرفتن اصول و نوامیس عمومی حقوق ملل قوانین داخلی خود را تنظیم کرده و در صورت اختلاف آنها را هماهنگ سازند.

حتی عده‌ای پا را فراتر نهاده معتقدند که در صورتیکه اجرای قوانین داخلی منجر بوقوع جنایتی از جنایات مصرحه در حقوق ملل گردد (جنایات جنگی) محاکم میتوانند از اطاعت سرباز زنند.

طرفداران مکتب وحدت بین خود از آنجهت اختلاف دارند که گروهی از آنها در این میان حقوق داخلی را مرجح بر حقوق ملل میدانند وعده‌ای حقوق ملل را مقدم. دسته‌ای از آنها دلیل ارزش مشترك و توحید واقعی وباطنی ایندورشته از حقوق را با وجود مظاهر مختلفی که دارند در اراده دولت‌ها جستجو میکنند و گروهی آنها در حقوق ملل.

۲ - نگارنده بدون اینکه قصد نفی و یا اثبات یکی از فرضیه‌های بالا را داشته باشد معتقد است که این ارزش مشترك و واحد که به پیروی از نظریه (Monism) باعث وحدت این دو رشته از علم حقوق میگردد نه میتواند تنها از اراده دولت‌ها ناشی باشد و نه منحصرأ از حقوق ملل بلکه باید در پی اصلی اصیلتر و منبعی عالی‌تر بود تا بتوان ریشه اراده دولت‌ها وکل حقوق ملل را در آن یافت.

اصول عمومی حقوق ملل

آن اصل اصیل و منبع عالی را میتوان اراده - تجسمات - تصورات و معتقدات حقوقی مشترک انسانها دانست که ریشه تمام حقوق است حق فطری انسانها است و سرمایه با خود آورده است که در اثر همزیستی - همفکری و هم عقیدتی بصورت نظم اجتماعی جلوه گر میشود.

صحیح است که ارتباط حقوق ملل با افراد بایستی از طریق حقوق داخلی انجام گیرد ولی باید توجه داشت که این پیراهه پیمائی حقوق ملل منطبق با نظم جهانی روز است. مادامیکه واحدهای سیاسی و مستقلی بنام دولت در درون مرزهای مشخصی بحیات خود ادامه میدهند برای حقوق ملل جز پیراهه روی چاره ای نیست.

بخلاف طرفداران فرضیه دوالیسم که انتقال جزئی را پیشنهاد مینمایند نگارنده معتقد است که با توجه بزمان و همیشگی ملتها و ترقیات شگرف علم و صنعت و تقلیل ابعاد مکانی و نمائی که خود باعث نزدیکی روز افزون ملتها است بایستی انتقال اصول عمومی و مقبوله حقوق ملل بصورت کلی و یکبارگی باشد.

من باب مثال یادآور میشود که قانون اساسی سال ۱۸۷۱ رایش آلمان اصولاً در این مورد مقرراتی را پیش بینی نکرده بود در حالیکه اصل چهارم قانون اساسی و ایمار (۱۹۱۹) مقرر می داشت که

« اصول و نوامیس عمومی حقوق ملل که شناسائی جهانی یافته اند جزء لایتجزای حقوق داخلی بشمار میروند » و اصل بیست و پنجم قانون اساسی آلمان فدرال^۱ (۱۹۴۹) مقرر میدارد

« اصول و قواعد عمومی حقوق ملل جزء لایتجزای حقوق کشور متحده آلمان میباشد که بر قوانین مزیت داشته و مستقیماً برای اتباع تولید حقوق و تکالیف مینمایند. »

یک مقایسه سطحی از این سه قانون اساسی که هر کدام متعلق بزمان مشخصی هستند چند نکته را روشن مینماید.

اولاً قانون اساسی سال ۱۸۷۱ خود را بهیچ وجه با اصول عمومی حقوق ملل آشنا نکرده است در حالیکه قوانین اساسی و ایمار و بن هردو با توجه بموقعیت زمان در اصول چهارم و بیست و پنجم این موضوع را ذکر میکنند.

ثانیاً اختلافی که قانون اساسی و ایمار با قانون اساسی بن دارد اینست که در قانون اساسی و ایمار « اصول عمومی که شناسائی جهانی یافته اند خود بخود بحقوق داخلی منتقل میگردند در صورتیکه قانون اساسی بن اصولاً ذکر از قید شناسائی جهانی بمیان نیاورده و بطور کلی و عام با اصول عمومی اشاره کرده است.

۱- اصل پنجم قانون اساسی جمهوری دمکراتیک آلمان شرقی قانون اساسی و ایمار را

نگاه داشته است.

اصول عمومی حقوق ملل

مضافاً باینکه اصل بیست و پنجم اصول مذکوره را منشاء مستقیم حق و تکلیف برای اتباع دانسته و رجحان و مزیت آنها را بر قوانین داخلی میپذیرد و علی رغم حقوق ملل کلاسیک قبول مینماید که نه تنها دولتها بلکه افراد هم در موارد بخصوص میتوانند موضوع حقوق ملل قرار گیرند.

۴ - پس از این بحث کلی و اجمالی که در حقیقت عنوان پایه و اساس و تا حدی ملاک و معیار را داشت اینکه بذکر اصول اساسی و مقررات قانونی کشور خودمان میپردازیم. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد حقوق داخلی ما فقط در دو مورد و آنهم بصورت پراکنده خود را با حقوق ملل بطور کلی آشنا میکند:

اولاً اصل بیست و چهارم قانون اساسی^۱ که چنین مقرر میدارد

« بستن عهدنامه‌ها و مقاوله نامه‌ها اعطای امتیازات (انحصار) تجارتي - صنعتی - فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد »

ثانیاً ماده نهم قانون مدنی ایران باین شرح **« مقررات عهدی که طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است »**. قبلاً لازم میدانم بعنوان معترضه نکته ای را که بخاطر میرسد یادآور شود و آن اینکه تصور می‌رود بهتر میبود که واضعین قانون اساسی بجای ذکر بعضی مسائل جزئی و بی اهمیت چون اصول سیزده و سی و یکم قانون اساسی و تکرار مکرراتی چون اصول ششم و نهم متمم همان قانون منطوق ماده نهم قانون مدنی را در قانون اساسی پیش‌بینی میکردند.

بنظر نگارنده ماده نهم فوق الذکر نقطه غلطی است که در قانون مدنی افتاده و میبایست در قانون اساسی گنجانیده میشد تا اولاً از پراکندگی جلوگیری کرده باشند و ثانیاً این اصل مهم هم از مزایای قانون اساسی که عالیترین قوانین کشوری است برخوردار میگردد.

و اما ماده نهم قانون مدنی و اصل بیست و چهارم قانون اساسی فقط ناظر بر آن قسمت از حقوق ملل است که ناشی از قرار دادها میباشد در حقیقت ناظر بر قسمت خاص حقوق ملل است نه قسمت عام آن آنها بطور ناقص.

ماده نهم مقررات ناشیه از عهود موصوف در اصل بیست و چهارم قانون اساسی را در حکم قانون میدانم نه خود قانون چه رسد به رجحان آن بر قانون. صریح ماده اصولاً نمیتواند مسئله ارجحیت و امتیاز یکی برد دیگری را هویدا سازد و شاید بتوان از قید در حکم چنین استنباط کرد که خود قانون بر آنچه که در حکم آنست مزیت دارد^۲ و حال آنکه قوانین

۱ - اصول پنجاه و دوم و پنجاه سوم متمم قانون اساسی خود مورد مستثلی نبوده در واقع از توابع اصل بیست و چهارم قانون اساسی بشمار میروند.

۲ - اصول بیست و ششم و بیست و هشتم قانون اساسی قرآنسه سال ۱۹۴۶ و اصل ششم (e)

قانون اساسی هلند ۱۹۵۳

اصول عمومی حقوق ملل

اساسی کشورهای مترقی که در سالهای اخیر تدوین گردیده اند خلاف آنرا مقرر میدارند . اصل یا ماده ای بنظر نگارنده نرسید تا بموجب آن بتوان رابطه اصول عمومی حقوق ملل را با قوانین داخلی معلوم کرد و این خود نقصی است. باین دلیل که : کشور ایران از اعضاء اصلی سازمان ملل متحد بشمار میرود و بکرات وفاداری خود را با اصول مندرج در منشور سازمان ملل اعلام کرده است. همین منشور در مقدمه خود از اعضاء سازمان ایجاد وضعیات و شرایطی را طلب میکند که با توجه بدانها بتوان بتعهدات حاصله از قراردادها و تکالیف ناشیه از سایر منابع حقوق ملل عمل کرد .

مراد از سایر منابع حقوق ملل منابعی است که در ماده سی و هفتم اساس نامه محکمه داوری بین المللی بآنها اشاره شده و بموجب اصل ۹۲ منشور سازمان این اساسنامه جزء لاینجزای منشور بشمار میرود و در نتیجه مقرراتش نه تنها برای محکمه بلکه برای تمام اعضاء لازم الاتباع است .

نگارنده معتقد است که با توجه باصل انتقال کلی که در صفحات قبل بدان اشاره شد و به پیروی از منشور سازمان ملل متحد که تقویت و تحکیمش وظیفه ما باید باشد ضروری بنظر میآید که قانون گزاران ما در آتیه باید در صدد رفع این نقیصه برآیند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی